



حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۲) وَآخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۳) ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۴) مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۵)﴾

سوره مبارکه «جمعه» که در مدینه نازل شد، خطوط کلی دین را به عنوان تعلیم کتاب و حکمت و تزکیه نفوس معرفی کرده است. بخشی از اموری که مربوط به تزکیه بود در آیات قبل روشن شد؛ اما جریان تعلیم کتاب که خودش روشن است قرآن کریم است. حکمت همان معارفی است که قرآن کریم از آن جهت که هم جامع است هم مرجع، در بر دارد؛ منتها تفصیل آن در سنت پیغمبر و اهل بیت (علیهم الصلاة و علیهم السلام) است. گوشه‌هایی از خطوط کلی حکمت را قرآن کریم بیان کرد و آنچه از این زوایا به دست می‌آید این است که حکمت از منظر قرآن دو قسم است: یک حکمت مربوط به جهان‌بینی است که در عالم چه چیزی هست و چه چیزی نیست؛ یک حکمت مربوط به جهان‌داری است که در عالم چه باید کرد و چه نباید کرد؟ اگر کسی هم به جهان‌بینی دست یافت، هم به جهان‌داری، آن‌گاه به جهان‌آرایی هم موفق می‌شود که چگونه عالم را بیاراید که بشود زینت عالم. آن نصیب اوحدی از اهل ایمان خواهد شد.

اما این دو عنصر محوری که یکی جهان‌دانی است و دیگری جهان‌داری، یکی را می‌گویند حکمت نظری، دیگری را می‌گویند حکمت عملی، اینها را قرآن کریم به خوبی بیان کرد که در جهان چه هست و چه نیست، بشناسیم این می‌شود حکمت نظری. در جهان چه بکنیم چه نکنیم، می‌شود حکمت عملی. خود قرآن را ذات اقدس الهی به عنوان کتاب حکیم معرفی کرد که بحث آن در سوره مبارکه «زخرف» آیه چهارم گذشت: ﴿وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلَىٰ حَكِيمٍ﴾^۱ قرآن از علو معنوی برخوردار است، یک؛ خودش حکیم است، چون حکمت را در بردارد، حکمت‌آموز است و درباره وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم فرمود تو این قرآن را از «لدن حکیم علیم» یاد می‌گیری؛ در آیه شش سوره مبارکه «نمل» فرمود: ﴿وَإِنَّكَ لَتَلَقَّى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ﴾^۲ علم تو علم لدنی است، یک؛ لذا ما از علم لدنی به عنوان تلقی و شهود یاد می‌کنیم، نه علم حصولی و مفهومی که مفهومی را بفهمی، دو؛ لذا نفرمود «تعلم» یا «تدرّس» و مانند آن. فرمود: ﴿تَلَقَّى الْقُرْآنَ﴾. علم او هم علم لدنی است. قبلاً هم بحث آن گذشت علم لدنی علمی در برابر علوم دیگر نیست؛ مثلاً فقه و اصول و حکمت و کلام و اینها علومی هستند در قبال یکدیگر، ما علمی داشته باشیم به عنوان علم لدنی نیست. این معارف را اگر کسی از استاد یاد بگیرد یا از کتاب یاد بگیرد، لدن و نزد خدا نیست؛ اما اگر همه این معارف را از لدن و نزد خدا بلاواسطه یاد بگیرد، می‌شود علم لدنی. یک وقت است که کسی قرآن را با درس و بحث یاد می‌گیرد، این همان علم حصولی است. یک وقت است این معارف را از نزد ذات اقدس الهی بلاواسطه فرا می‌گیرد، می‌شود علم لدنی. فرمود: ﴿إِنَّكَ لَتَلَقَّى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ﴾، پس خود قرآن ﴿لَدَيْنَا لَعَلَىٰ حَكِيمٍ﴾، وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این قرآنی که کتاب حکیم است، از لدن خدایی که حکیم و علیم است فرا می‌گیرد، این دو؛ پس مجموعه

۱. سوره زخرف، آیات ۳ و ۴.

۲. سوره نمل، آیه ۶.

آنچه در جهان باید، و در جهان بود هست، وجود مبارک پیغمبر می‌داند؛ هم بود و نبود در عالم چه هست و چه نیست، هم در باید و نباید چه باید کرد و چه نباید کرد. این دو بخش را قرآن کریم دارد.

حالا تفصیل این در موارد گوناگون هست. یک بخش آن در سوره مبارکه «اسراء» از آیه ۲۱ به بعد است تا آیه چهل. این بیست آیه بخش قابل توجهی از بود و نبود و باید و نباید، اینها را ذکر می‌کند؛ یعنی هم حکمت نظری هم حکمت عملی. چه هست و چه باید! اولین مطلبی که در مسئله بود و نبود مطرح است خدا هست خدا واحد است شرکی در عالم نیست شریکی در عالم نیست این اول و آخر این مجموعه بیست آیه‌ای است. ملاحظه فرمایید:

از آیه ۲۲ به بعد سوره مبارکه «اسراء» این است: ﴿لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ﴾، چون قبلش مسئله توحید را ذکر فرمود،

فرمود: ﴿لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْذُولًا * وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾^۳

که حالا بعد می‌خوانیم؛ یعنی خدا هست، شریک نیست، این بود و نبود. خدا را باید عبادت کرد به پدر و مادر باید احترام گذاشت، از عصیان باید پرهیز کرد نباید اصرار کرد، این باید و نباید. در بخش پایانی این مجموعه که البته وسط‌هایش را هم می‌خوانیم، فرمود: ﴿ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ﴾^۴، ولی اول و آخر توحید است. اول

را گفتیم: ﴿لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ﴾، اینجا هم می‌گوییم: ﴿لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ﴾^۵؛ حالا خودت قرار نده. در عالم که

شریک نیست، این انسان است که برای خدا شریک قرار می‌دهد. مبدا این کار را بکنی. در عالم شریک نیست،

چون «إلهاً واحداً لا شریک له»، این بود و نبود است؛ اما تو شرک نورز، ﴿لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ﴾. ﴿وَمَنْ

يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ﴾، که در بخش پایانی سوره مبارکه «مؤمنون» یک وقت بحث شد. ببینید آیه

۱۱۷ سوره مبارکه «مؤمنون» این است: ﴿وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ﴾، یعنی

۳. سوره اسراء، آیات ۲۲ و ۲۳.

۴. سوره اسراء، آیه ۳۹.

۵. سوره اسراء، آیه ۳۹.

این جمله ﴿لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ﴾ در محل نصب است تا صفت باشد برای ﴿إِلَهًا آخَرَ﴾. مبدا برای خدا شریکی قرار بدهید که برهان‌پذیر نیست؛ مثل اینکه بگویند دو دو تا چهارتا. این زوجیت لازمه اربعه هست. نفی شرک لازمه اله است، اصلاً خدا آن است که شریک‌بردار نیست، چرا؟ چون یک حقیقت نامتناهی جا برای غیر نمی‌گذارد. شما دنبال دلیل می‌گردید؟ اصلاً خدا آن است که شریک نداشته باشد. ﴿وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ﴾؛ اگر کسی در برابر خدا شریکی قرار بدهد که برهان‌پذیر نیست، ﴿حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ﴾. شریک برهان‌پذیر نیست؛ مثل اینکه اگر کسی بگوید دو دو تا فرد است، اربعه فرد است که دلیل ندارد، فکذا و کذا! این دلیل ندارد لازمه فرد بودن اربعه است. این یک چیز جدیدی نیست. این ﴿وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ﴾، اصلاً خدا شریک‌بردار نیست؛ مثل اینکه شما بگویید اربعه فرد نیست. این یک ادعای دیگری نیست، می‌گوید اگر کسی بگوید چهار تا فرد است که دلیل ندارد، این توضیح واضح است. اصلاً خدا یک حقیقت نامتناهی است وقتی نامتناهی بود دیگر جا برای غیر نمی‌گذارد. در همین قسمت سوره مبارکه «اسراء» که از آیه ۲۱ و ۲۲ توحید شروع شد، بعد از چهل آیه که این مجموعه حکمت نظری و عملی هر دو را دارد؛ یعنی هم بود و نبود را دارد هم باید و نباید را دارد، در پایان می‌فرماید که اگر کسی این کار را انجام بدهد، ﴿ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَىٰ فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَّدْحُورًا﴾، خدا که شریک ندارد، نزد خودت کسی را شریک خدا قرار نده؛ اما آن مطالبی که مربوط به باید و نباید است؛ یعنی مسائل حکمت عملی؛ از آیه ۲۳ به بعد سوره مبارکه «اسراء» شروع می‌شود که نسبت به خدا موحد باش، او را بپرست، نسبت به پدر و مادر حرمت اینها را نگه دار: ﴿وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ﴾،^۶ ﴿وَ آتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾،^۷ اهل

۶. سوره اسراء، آیه ۲۴.

۷. سوره اسراء، آیه ۲۶.

تبذیر نباش: ﴿إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا﴾^۸ ﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ﴾، از اسراف پرهیز، از تبذیر پرهیز. ﴿إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ﴾ و پاسدار حرمت خون مرد مسلمان باش، ﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ حَشِيَّةَ إِمْلَاقٍ﴾، که بحث آن گذشت. از بی‌عفتی پرهیزید: ﴿وَلَا تَقْرُبُوا الزَّوْجَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً﴾، ﴿وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ﴾، ﴿وَلَا تَقْرُبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾، از نظر خرید و فروش اقتصاد چیزی گران ندهید چیزی کم نفروشید، ﴿وَأَوْفُوا الْكَيْلَ﴾^۹ حرف که می‌زنید درس می‌خواهید بگویید، بحث می‌خواهید بکنید، تا مطلب محققانه برای شما ثابت نشده است، بحث نکنید، درس نگویید، سخنرانی می‌خواهید بکنید تا مطالعه نکردید دقیقاً مطلبی برای شما روشن نشد حرف نزنید دهن باز نکنید، هر چیزی را نگویید. هر چیزی را هم بدون تحقیق نپذیرید، ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾ که این آیه ۳۶ از آن سنگین‌ترین آیات قرآن کریم است؛ بعد از اینکه دستور دادند که بدون تحقیق نه حرفی بزن نه حرفی را قبول بکن، فرمود چرا؟ برای اینکه سمع و بصر و فؤاد در قیامت مسئول عنه هستند. مستحضرید که ما در فارسی وقتی می‌خواهیم بگوییم سؤال بکن این کلمه «از» را روی آن شخص در می‌آوریم، می‌گوییم: «از آقا پرس»! اما در عربی وقتی می‌خواهند همین مطلب را طرح کنند، این کلمه «عن» که ترجمه آن «از» است، این را روی مطلب در می‌آورند، نه خود شخص. نمی‌گویند: «فاسئل عنه»، می‌گویند: «فاسئلُه عن ذلك الامر». ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ﴾^{۱۰} ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ﴾^{۱۱} شخص مسئول است آن مطلب مسئول عنه است. در عربی هرگز نمی‌گویند: «فاسئل عنه»؛ از او پرس! می‌گویند: «فاسئلُه عن ذلك الامر».

۸. سوره اسراء، آیه ۲۷.

۹. سوره اسراء، آیات ۲۹-۳۵.

۱۰. سوره اسراء، آیه ۸۵.

۱۱. سوره بقره، آیه ۲۲۲.

در قیامت همه را حاضر می‌کنند، از همه ما سؤال می‌کنند. صدر آیه فرمود بدون تحقیق چیزی را قبول نکن: ﴿لَا تَقْفُ﴾؛ یعنی پیروی نکن چیزی را که برای شما مسلم نیست: ﴿مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾، چرا؟ ﴿إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾، برای اینکه در قیامت از شما سؤال می‌کنند، با این چشم کجا را دیدی؟ با این گوش چه چیزی را پیروی کردی؟ با این دل از چه چیزی پیروی کردی؟ تمام مشکل در این کلمه اخیر است: ﴿إِنَّ السَّمْعَ﴾، انسان این را می‌فهمد که در قیامت از انسان سؤال می‌کنند گوش خود را به چه سپردی؟ «مَنْ أَصْغَى إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبْدَهُ»^{۱۲} این را هم امام جواد (سلام الله علیه) فرمود هم از ائمه دیگر که کسی گوش به حرف کسی می‌دهد، هر برنامه‌ای را مطالبه می‌کند، مطالبه بکن بین فضای مجازی برای بعضی‌ها مجاز است، او که صاحب‌نظر است می‌تواند ببیند؛ اما باور کردنش باید بعد از برهان باشد. این بیان نورانی امام جواد است، فرمود: «مَنْ أَصْغَى إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبْدَهُ فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنِ اللَّهِ فَقَدْ عَبْدَ اللَّهَ وَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ يَنْطِقُ عَنْ لِسَانِ إِبْلِيسَ فَقَدْ عَبْدَ إِبْلِيسَ». برای افراد نوجوان و امثال آن این فضای مجازی اصلاً مجاز نیست. اما برای بزرگان و صاحب‌نظران بله مجاز هست؛ اما این فقط مجاز است گوش بدهد، باور کردنش، پذیرش و عبادت آن حرف است. همان طوری که در قرآن دارد: ﴿إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا﴾^{۱۳}؛ یعنی باورمندانه گوش بدهید، اگر کسی حرف ائمه (علیهم السلام) و روایات را این طور گوش بدهد، این عبادت است؛ اما حرف بیگانه را دارد گوش می‌دهد باورمندانه، این درست نیست. گوش بدهید؛ اما ﴿يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾^{۱۴} اگر کسی باورمندانه حرف کسی را گوش بدهد دارد او را عبادت می‌کند. «مَنْ أَصْغَى إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبْدَهُ فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنِ اللَّهِ فَقَدْ عَبْدَ اللَّهَ وَإِنْ كَانَ

۱۲. تحف العقول، ص ۴۵۶.

۱۳. سوره اعراف، آیه ۲۰۴.

۱۴. سوره زمر، آیات ۱۷ و ۱۸.

التَّاطِقُ يُنْطِقُ عَنْ لِسَانِ إِبْلِيسَ فَقَدْ عَبْدَ إِبْلِيسَ». این به ما می‌گوید که می‌خواهید گوش بدهید، گوش بدهید؛ اما ﴿فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾.

در قیامت از انسان سؤال می‌کنند این گوش را چه کار کردی؟ به کجا گوش دادی؟ این قابل فهم است برای ما، ﴿إِنْ السَّمْعَ﴾. بصر هم همین طور است، در قیامت سؤال می‌کنند که چه را دیدی؟ محرم دیدی، نامحرم دیدی؟ چه کتابی را نگاه کردی؟ چه چیزی را تماشا کردی؟ این هم برای ما قابل فهم است؛ اما ﴿وَالْفُؤَادَ﴾، در قیامت از ما سؤال می‌کنند که دل خود را به چه کسی دادی؟ یعنی ما را یک طرف می‌گذارند، قلب و عقل را یک طرف دیگر می‌گذارند، می‌گویند تو با این دل چه کردی؟ آیا این فرض دارد؟ دل که منظور این گوشت صنوبری که طرف چپ هست نیست. دل همان است که ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾؛^{۱۵} ﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾^{۱۶} قلب در اصطلاح قرآن همین حقیقت روح ماست، چیزی دیگری نیست که منظور این گوشت قسمت چپ بدن که نیست. از حقیقت ما سؤال می‌کنند که این حقیقت را چه کار کردی؟ این واقعاً برای ما قابل فهم نیست. ما خودمان می‌نشینیم یک طرف، حقیقت ما و هویت ما یک طرف است، ما می‌شویم مسئول، آن هویت ما می‌شود مسئول عنه، می‌گویند دل خود را چه کار کردی؟ ما چه کاره هستیم غیر از قلب و دل؟! تمام تصمیم‌گیری‌های ما با نیروی فکری ماست. اگر از ما سؤال بکنند که این عقل خود را چه کار کردی؟ مگر عقل ما جدای از ماست؟ این سمع و بصر بله جداست؛ گاهی سمع هست، گاهی نیست؛ گاهی بصر هست، گاهی نیست و ما هستیم؛ اما قلب و عقل؛ عقل به معنای ادراک که جنون همراه آن باشد نه، این قلب که همه هویت ماست که از آن به فؤاد یاد می‌شود، این ممکن است جدای از ما فرض بشود که این فؤاد را بگذارند کنار، از ما سؤال بکنند که با فؤاد خود چه کردی؟ این ضمیر «عنه» به آن

۱۵. سوره بقره، آیه ۱۰؛ سوره مائده، آیه ۵۲؛ سوره انفال، آیه ۴۹.

۱۶. سوره رعد، آیه ۲۸.

مسئول عنه برمی گردد نه به سائل. ضمیر «کان» به شخص برمی گردد. ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾، چرا؟ چون ﴿إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾؛ همه اینها مسئول عنه هستند؛ یعنی جناب عالی مسئول هستی. این غموضی دارد که در بحث «اسراء» به هر وضعی بود راه حلی هم برایش پیدا شد. بعد از این صحنه می فرماید: ﴿كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا * ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ﴾^{۱۷}، یعنی این بیست آیه که بخش مهم آن مربوط به توحید است، احترام پدر و مادر هست، حرمت مال مردم هست، حرمت چشم و گوش و عفاف و حجاب هست، حرمت خون مردم هست، حرمت مسائل دیگر هست، اینها جزء حکمت هستند.

پس ﴿يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾، مشخص شد که چه چیزی به ما یاد می دهد. باز هم جمع بندی کرده در پایان، می فرماید توحید توحید توحید. ﴿لَا تَجْعَلْ﴾ قبلاً هم به عرض شما رسید این حرف صدر الدین قونوی یک حرف جامعی است، می گوید هیچ کسی عالماً عامداً معصیت نمی کند مگر اینکه گرفتار شرک است.^{۱۸} چون اگر کسی گناهی انجام بدهد، حالا یا روی سهو است یا روی نسیان است یا روی اکراه است، الجاه است، اضطرار است و مانند آن، اینها که با «حدیث رفع»^{۱۹} برداشته می شود. اگر کسی واقعاً معصیت می کند یعنی چه؟ یعنی علم دارد، عذر ندارد، جهل و سهو و نسیان نیست، اضطراری هم ندارد، الجائی هم ندارد، اکراهی هم در کار نیست و علم دارد. معنای آن این است که خدایا من می دانم تو گفتی این کار را نباید بکنی، ولی من می کنم! شما هر گناهی را تحلیل بکنید یک شرک مستور و ضعیفی داخل آن هست.

۱۷. سوره اسراء، آیات ۳۸ و ۳۹.

۱۸. شرح الاربعین حدیثاً، ص ۸۷؛ «و رد علی بغته فی سر ذلك ان سبب ظهور حکم الغیرة و سلطنتها لیس نفس الفعل المحرم فقط، بل الموجب هو التلبس بصفة المشاركة لمقام الربوبية، لان الاطلاق فی التصرف و مباشرة الفعل کل ما یرید دون منع و لا قید و تحجیر من صفات الربوبية، فانه الذی یفعل ما یشاء دون حجر و لایمنع و من سواه، فالتقیید و الحجر من خصائصه، فمتی رام الخروج من صفات التحجیر و طلب اطلاق التصرف بمقتضى ارادته فقد رام مشاركة الحق فی اوصاف ربوبيته و نازعه فی کبريائه، لاجرم کان ذلك سببا لظهور حکم الغیرة المستلزمة للغضب او العقوبة ان لم یتدارک العناية...».

۱۹. وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۳۶۹.

پرسش: کسی که با اِثْکا به رحمت الهی گناه می‌کند ...

پاسخ: اِثْکا کاذب است یک غرور کاذب است. «غَرَّته نفسه» این مغرور است این استهزا در آیات هم هست که

اینها استغفار را به استهزا گرفتند. به چه کسی امیدواری؟ صریحاً در برابر او داری می‌ایستی!

بنابراین این یک شرک ضعیفی است که در پایان سوره مبارکه «یوسف» دارد که ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ

هُمْ مُشْرِكُونَ﴾^{۲۰} این است که حضرت فرمود اگر کسی زبانش باز باشد در قیامت بتواند بگوید «لا اله الا الله»،

«دَخَلَ الْجَنَّةَ»^{۲۱} چون عمده این است که ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ﴾^{۲۲} کسی حسنه دستش باشد، نه «مَنْ فَعَلَ الْحَسَنَةَ»

چنین چیزی را که قرآن وعده نداد. فرمود هر کسی در دنیا کار خوبی کرده در بهشت روی او باز است! فرمود

وقتی می‌آید دستش پُر باشد. اگر وعده داده بود که اگر کسی در دنیا کار خوبی کرده، بعد هر کاری مثلاً کرده باشد،

ما در بهشت را به روی او باز می‌کنیم، بلکه چنین چیزی خوب است؛ اما چنین وعده‌ای را که نداد. فرمود وقتی

می‌آیی، باید دستش پُر باشد، ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ﴾، آن وقت ما بررسی می‌کنیم ده برابر هم می‌دهیم در بهشت را

هم باز می‌کنیم؛ البته لطف خدا حساب دیگری دارد، ولی این شخص نمی‌تواند مغرور باشد. این استغفار را به استهزا

گرفته، در روایات هم هست. خدا سیدنا الاستاد را غریق رحمت کند! این را هم در یکی از جاهای المیزان بیان

کردند کسی از همان اوّل قصدش این است که معصیت بکند بعد بگوید من استغفار می‌کنم این دو تا گناه کرده:

یکی اینکه معصیت کرده؛ دیگر اینکه استغفار را به استهزا گرفته است. چگونه شما در برابر مولا می‌ایستی، بعد

می‌گویی من عذرخواهی می‌کنم! این مگر بشر عادی است؟ این دو تا گناه کرده؛ حالا

۲۰. سوره یوسف، آیه ۱۰۶.

۲۱. التوحید (للصدوق)، ص ۲۷.

۲۲. سوره انعام، آیه ۱۶۰.

لطف الهی بکند کار خویش *** نکته سربسته چه گویی خموش! ۲۳

کسی درباره ذات اقدس الهی که نمی تواند تصمیم بگیرد، ولی ما از آن نظر که بنده هستیم وظیفه ما این است.

بنابراین این مطلب که فؤاد را یک گوشه می گذارند، از ما سؤال می کنند که با دل چه کرده ای؟ درک آن آسان

نیست. در پایان هم فرمود اینها حکمت است و جمع بندی نهایی آن هم این است که ﴿وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا

آخَرَ﴾. آن گاه ﴿فَتَلَقَىٰ فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَّدْحُورًا﴾ * أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُم بِالْبَنِينَ﴾. بعد ﴿وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ﴾. ۲۴

ما مطالب فراوان گفتیم، گاهی با برهان گفتیم، گاهی با تمثیل گفتیم، گاهی موعظه گفتیم و مانند آن. پس خود قرآن

«علی حکیم» است، شاگرد بلاواسطه قرآن که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است ﴿مِنْ لَدُنْ

حَكِيمٍ عَلِيمٍ﴾ ۲۵ این کتاب را یاد گرفته است و همین حضرت ره آوردش برای همه است؛ منتها مؤمنین از آن استفاده

می کنند. این ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾ ۲۶ همین است. مَنَّت «هی نعمة العظمی» آن نعمت بزرگ را می گویند

مَنَّت. ذات اقدس الهی با آفریدن و خلق شمس و قمر، بر کسی مَنَّت ننهاد. «مَنٌّ»؛ یعنی «أَنعَمَ عَلَيْهِمْ نِعْمَةً عَظِيمَةً».

نه «مَنٌّ»؛ یعنی ممنون کرد! «الْمَنَّةُ هِيَ التَّعْمَةُ الْعَظْمَى». این نعمت عظمی را خدا به همه داد؛ منتها مؤمنین از آن استفاده

می کنند: ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا﴾.

حالا این کتاب که «علی حکیم» است و از نزد «علی حکیم» هم آمده و پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از

﴿لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ﴾ یاد گرفته، حکمت ها را که در عالم چه چیزی هست و چه چیزی نیست، بیان کرده؛ چه باید و

چه نباید را هم بیان کرده است؛ یعنی هم جهان دانی، هم جهان داری. حالا اگر کسی این دو مرحله را گذشته، به

۲۳. دیوان حافظ، غزل ۲۸۴.

۲۴. سوره اسراء، آیات ۳۹ - ۴۱.

۲۵. سوره نمل، آیه ۶.

۲۶. سوره آل عمران، آیه ۱۶۴.

جهان آرایی هم می‌رسد مثل اهل بیت، آنها زینت عالم هستند. گاهی در تعبیرات دارد که زینت عرش هستند، زینت فرش هستند، زینت آسمان هستند، آنها یک حساب دیگری دارد. در این قسمت‌ها فرمود: ﴿يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾.

مطلب دیگر این است که در بحث دیروز راجع به مرگ اشاره شد که انسان مرگ را می‌میراند. این درست است، چون تعبیر «ذُقْ» آمده. ما زنده هستیم و حیات ما کاملاً تبدیل می‌شود به یک حیات برتر. وقتی از دنیا می‌خواهیم رحلت کنیم ما مرگ را می‌میرانیم، چون ما ذائق هستیم او می‌شود مذوق. وقتی از برزخ بخواهیم وارد ساهره قیامت بشویم، باز ما مرگ را می‌میرانیم، نه او. وقتی که از ساهره معاد می‌خواهد وارد صحنه بهشت بشود آن‌جا در روایات ماست که مرگ به صورت یک «کبش املح»^{۲۷} در می‌آید، مرگ را می‌میرانند و مسئولان مرگ هم رخت برمی‌بندند، دیگر «لا موت» تا با کسی در مصاف باشد و انسان بشود پیروز.

غرض این است که اگر ﴿أَمْئِنَّا اِثْنَيْنِ وَ أَحْيَيْنَا اِثْنَيْنِ﴾^{۲۸} در هر دو مرحله ما فاتح هستیم. در دنیا ما فاتح هستیم مرگ را زیر پا می‌گذاریم وارد برزخ می‌شویم، در برزخ ما مرگ برزخی را زیر پا می‌گذاریم وارد صحنه معاد می‌شویم که دیگر «لا موت» از آن به بعد.

پرسش: ...

پاسخ: مفهوم ما مکلف به برهان هستیم کاملاً مفهوم ماست، معبود ماست. همه این بیاناتی که خدا در قرآن کریم فرمود به اندازه خودمان می‌فهمیم و ایمان داریم، می‌گوییم این هزار و یک اسمی که در «جوشن کبیر» است کاملاً قابل فهم است، می‌گوییم همه اینها در خارج مصداق دارند ما آن مصداق خارجی را به عنوان ربّ قبول داریم

۲۷. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۵۰.

۲۸. سوره غافر، آیه ۱۱.

عبادت می‌کنیم و از او هم حیات داریم و از او هم تبعیت می‌کنیم، همین! اما برویم به سراغ علم شهودی؛ یعنی مفهوم‌ها را بگذاریم کنار، تا آن‌جا که سخن از استدلال و تصور و تصدیق و قیاس و برهان است، ذهن است. تا آن‌جا که سخن از یافت است، دیگر سخن از عین نیست. الآن کسی که بیمار هست، دندان‌ش درد می‌کند، وقتی وارد دندان‌پزشکی شد، می‌گوید فلان دندانم درد می‌کند نمی‌تواند بخوابم، آنچه که او می‌گوید برای طبیب علم حصولی است. طبیب می‌فهمد و درمان می‌کند؛ اما آنچه خودش هم حرف می‌زند و به طبیب منتقل می‌کند علم حصولی است؛ اما آن‌که نمی‌گذارد او بخوابد، این علم شهودی است، این دیگر تصور نیست. یافت خدا یعنی این طور. این گونه کسی بخواهد خدا را بیابد، مستحیل است؛ اما فیض او، جلوه او، عرش او، بهشت او، بله. اینکه مرحوم کلینی در همان جلد دوم کافی دارد، درباره حارثه که در صبح بعد از نماز جماعت حضرت، وجود مبارک رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به حارث فرمود خیلی زردچهره هستی، علت چیست؟ عرض کرد: «أَصْبَحْتُ مُؤْمِنًا حَقًّا»؛ من به مقام یقین رسیدم. فرمود هر حقیقتی علامتی دارد، یقین تو حقیقت آن چیست؟ علامت آن چیست؟ عرض کرد: «كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى عَرْشِ رَبِّي»^۱؛ گویا عرش را می‌بینم. این چشم را ببندد هم می‌بیند. آن روایتی که هم قبلاً عرض کردیم که وجود مبارک امام صادق به ابی‌بصیر کور یعنی کور! به ابی‌بصیر کور می‌گوید که الآن مگر خدا را نمی‌بینی؟^۲ این معلوم می‌شود علم شهودی است، علم حصولی و مفهوم و قیاس و تصور و تصدیق تصدیق نیست. «أَصْبَحْتُ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى عَرْشِ رَبِّي». این همان بیان نورانی حضرت امیر در آن خطبه متقیان که فرمود: «فَهُمْ وَ الْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ وَ هُمْ وَ النَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا»^۳؛ این است، اینها بعضی‌ها به مقام «كَأَنَّ» رسیدند که عواء و زوزه سگان جهنم را الآن دارند می‌شنوند. بعضی‌ها خودش فرمود: «لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا

۱. المحاسن، ج ۱، ص ۲۴۶.

۲. التوحید (للسدوق)، ص ۱۱۷.

۳. نهج البلاغة (للصالح)، خطبه ۱۹۳.

ازْدَدْتُ يَقِيناً»^۱ بعد هم فرمود ما رائد هستیم. چقدر این حرف، حرفی شیرینی است! فرمود امامت ما، ولایت ما، خلافت ما، اینها سرچایش محفوظ است؛ اما ما رائد هستیم. رائد یعنی چه؟ رائد به معنی امام نیست، به معنی قائم نیست، به معنی موجز نیست، به معنی پیغمبر نیست، به معنی ولی نیست. «رائد»؛ یعنی پیشرو. الآن اینهایی که می‌خواهند مکه بروند، یک عده را پیشرو می‌فرستند که در آن‌جا هتل تهیه کنند، بعد خبر می‌آورند که آن‌جا جای امن است جای خوبی است. فرمود ما از آن‌جا آمدیم، ما رائد هستیم، رفتیم بهشت و از بهشت آمدیم خبر می‌دهیم. «إِنَّ الرَّائِدَ لَا يَكْذِبُ أَهْلَهُ»^۲ این را می‌گویند علم شهودی. این طور نمی‌شود خدا را دید، چرا؟ برای اینکه او نه بعض دارد که ما یک گوشه آن را ببینیم، نه کل آن قابل اکتناه است. محال است و محال. «خون به خون شستن محال است و محال»^۳ این ممکن نیست ما فقط این هزار و یک اسم را به خوبی می‌فهمیم. استدلال می‌کنیم، هزار و یک رساله هم ممکن است درباره آن بنویسیم. ما به برهان مکلف هستیم، به استدلال مکلف هستیم، ایمان هم می‌آوریم؛ اما بخواهیم ببینیم، بله فیض او را، بهشت او را، جهنم او را، لقای او را، شفاعت او را، اصلاً همین هزار و یک اسمای حُسنای او را که تجلّی کردند می‌بینیم.

ما معمولاً قرآن را می‌بوسیم وقتی بخواهیم به کسی بدهیم یا از کسی تحویل گرفتیم؛ ولی معمولاً کتاب حدیث را کسی نمی‌بوسد، ولی من می‌دیدم که مرحوم علامه وقتی سخن از نهج البلاغه شد نهج البلاغه را دادیم خدمت ایشان این کاملاً بوسید و روی چشم گذاشت. وجود مبارک حضرت امیر یک خطبه مفصلی دارد، این صد و هشتاد و ششمین خطبه است. درباره عظمت حق تعالی است، با اینکه خودش می‌گوید: «لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ»، «مَا كُنْتُ أَعْبُدُ

۱. عیون الحکم و المواعظ (للشی)، ص ۴۱۵.

۲. إعتقادات الإمامية (للصدوق)، ص ۶۴.

۳. مثنوی معنوی (مولوی)، دفتر سوم.

رَبًّا لَمْ أَرَهُ»،^۱ اینها حرف اوست. می‌فرماید: «مَا وَحَدَهُ مَنْ كَيْفَهُ وَلَا حَقِيقَتَهُ أَصَابَ مَنْ مَثَلُهُ وَلَا إِيَّاهُ عَنَى مَنْ شَبَّهَهُ وَلَا صَمَدَهُ مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ وَتَوَهَّمَهُ كُلُّ مَعْرُوفٍ بِنَفْسِهِ مَصْنُوعٌ وَكُلُّ قَائِمٍ فِي سِوَاهُ مَعْلُول»؛ هر چه را که بخواهی بشناسی، اگر یک وقت فعلش را بشناسی اثرش را می‌شناسی، کارش را می‌شناسی، قولش را می‌شناسی، بله؛ اما خودش را بخواهی بشناسی مخلوق است. حواستان جمع باشد، این مثل «لا تنقض»^۲ نیست که با هشت ده سال درس خواندن حل بشود. فرمود هر چه را که شناختی خدا نیست، برای اینکه شما یا باید ماهیت او را بشناسی، جنس و فصلش را بشناسی، او که جنس و فصل ندارد. یا خودش را بشناسی، خودش که جزء ندارد که یک گوشه‌اش را بشناسی. محدود هم که نیست، چه چیزی از آن را می‌خواهی بشناسی؟ هر چه شناخته شده است خدا نیست. خدانواست، آینه است. این در بیانات نورانی امام رضا (سلام الله علیه) در آن استدلال هست: «كُلُّ مَعْرُوفٍ بِنَفْسِهِ مَصْنُوعٌ»^۳، هیچ، هیچ یعنی هیچ! اگر - معاذ الله - ذات اقدس الهی مرکب بود، انسان می‌توانست یک گوشه‌اش را بشناسد، آن وقت این می‌شد آب دریا که «اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید»!^۴ اما وقتی بسیط محض است کجا گوشه دارد که شما یک گوشه آن را بشناسی؟ اگر محدود باشد، بله می‌شود شناخت، ولی وقتی نامتناهی است شناخت‌پذیر نیست. فرمود هر چه را شناختی بدان خدا نیست. «كُلُّ مَعْرُوفٍ بِنَفْسِهِ مَصْنُوعٌ وَكُلُّ قَائِمٍ فِي سِوَاهُ مَعْلُول»، هر چه که هستی آن برای خودش نیست، اگر هستی آن برای خودش بود چرا قبلاً نبود، چرا بعداً نیست؟ هر چه که هستی او برای او نیست معلوم می‌شود مخلوق خداست. همین بیان را وجود مبارک امام رضا (سلام الله علیه) هم در کتاب شریف توحید صدوق دارد. در توحید صدوق این هم از کتاب‌های قیم مرحوم

۱. عیون الحکم و المواعظ (للشی)، ص ۴۱۵.

۲. وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۲۴۵: «لَا تَنْقُضُ الْيَقِينَ أَبَدًا بِالشَّكِّ وَإِنَّمَا تَنْقُضُهُ بَيِّنٍ آخَرٌ».

۳. التوحید (للسدوق)، ص ۳۵.

۴. مثنوی معنوی، دفتر ششم، بخش ۱.

ابن بابویه قمی است که این در صفحه ۳۵ در باب توحید و نفی تشبیه، آنجا هم غالباً فرمایش ایشان نظیر بیانات نورانی حضرت امیر است. فرمود: «ثُمَّ قَالَ أَوَّلُ عِبَادَةِ اللَّهِ» این است تا به اینجا می‌رسد: «وَلَا صَمَدَ صَمَدُهُ مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ وَلَا إِيَّاهُ عَنِّي مَنْ شَبَّهَهُ وَلَا لَهُ تَذَلُّلَ مَنْ بَعَّضَهُ وَلَا إِيَّاهُ أَرَادَ مَنْ تَوَهَّمَهُ كُلُّ مَعْرُوفٍ بِنَفْسِهِ مَصْنُوعٌ وَكُلُّ قَائِمٍ فِي سِوَاهُ مَعْلُولٌ»؛ هر چه را شناختی بدان خدا نیست، برای اینکه با چه چیزی می‌خواهی بشناسی؟ یا با جنس و فصل و اینها می‌خواهی بشناسی، او که ماهیت ندارد. یا همه آن را بخواهی بشناسی، او که نامتناهی است. بعض را بخواهی بشناسی، او که بعض ندارد. ما به برهان مکلف هستیم، نه عرفان. در برهان دستان باز است، نامتناهی را خوب می‌فهمیم، ازلیت را خوب می‌فهمیم، ابدیت را خوب می‌فهمیم، جامع بین ازل و ابد که سرمدیت است را به خوبی می‌فهمیم، استدلال می‌کنیم کتاب هم می‌نویسیم؛ اما مفهوم است، در مفهوم دستان باز است.

«و الحمد لله رب العالمين»